

مجلس اول

شکوه عقلانیت در نهضت امام حسین علیه السلام

آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی*

اشاره

خداوند در قرآن کریم فرموده است: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَهَهُوَ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّالَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.»^۱

عقل و اندیشه، در اسلام جایگاه والایی دارد و قرآن کریم نیز در آیات متعدد به لزوم تعقل و تفکر در آیات آفاقی و انفسی دعوت نموده تا انسان‌ها در پرتو نور عقل، راه را از بیراهه بیابند و حق و باطل را از یکدیگر تمییز دهند. از این رو، گفتار و کردار پیشوایان دین نیز بر این اصل مهم استوار است و هیچ‌گاه سخنی را بر زبان جاری نمی‌کنند یا عملی را انجام نمی‌دهند که با عقل سلیم مخالفی داشته باشد و در واقع، آن بزرگواران الگوی کامل عقلانیت برای بشریت به شمار می‌روند.

* عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۱. انعام، آیه ۳۲: «زندگی دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی نیست و سرای آخرت، برای آنها که پرهیزکارند، بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟»

این روزها، مصادف با ایام عزاداری سالار شهیدان، اباعبدالله الحسین علیه السلام است. مناسب است که در این ایام، ابعاد قیام امام علیه السلام از زاویه‌های مختلف بررسی و تحلیل شود. یکی از این زاویه‌ها، آن است که ما اگر بخواهیم حادثه عاشورا را از منظر عقل بررسی کنیم، آیا کار صحیحی است یا خیر؟

این مطلب مشهور که در حادثه عاشورا، عقل عاجز است، اینجا میدان عقل نیست و نباید سراغ توجیهاات عقلی رفت؛ بلکه باید از عشق و ابزار و آثار آن سخن گفت؛ آیا این کلام، درست است؟ و با معارف دینی ما سازگاری دارد یا خیر؟ بنده عقیده دارم که این نگاه به واقعه عاشورا، غلط است و عاشوراییان باید بدانند که در مکتب حسین علیه السلام، عقل منزلتی بس عظیم دارد و بنیان نهضت حسینی، بر عقل و اندیشه سلیم استوار است.

عقل در آیات و روایات

در قرآن کریم بارها خدای متعال آیات و نشانه‌های خود را بیان می‌کند و بعد می‌فرماید: «أَفَلَا تَعْقِلُونَ.» در واقع، خداوند با این آیات، اشخاصی را که اهل تعقل نیستند، به نوعی مذمت می‌کند. واقعاً عجیب است که بسیاری از انسان‌ها به این نعمت بزرگ، یعنی عقل که خدا به بشر داده، توجه نمی‌کنند. در واقع، کسی که از این نعمت خدادادی غافل باشد، اصلاً حیات انسانی را درک نکرده و مفهوم اصلی زندگی را درنیافته است.

در آیات و روایات، مطالب فراوانی در مورد عقل مطرح شده است؛ مثل چپستی عقل و اینکه آنچه موجب تکامل عقل است، کدام است؟ آنچه مانع رشد عقل یا موجب فساد آن است، چیست؟ اجزای عقل کدام‌اند؟ و مانند آن. اینها مطالبی است که باید مورد توجه قرار گیرد و فهم آن نیز از طریق آیات و روایات ممکن است.

مرحوم کلینی در اصول کافی پیش از شروع بحث توحید و مباحث اعتقادی، اولین مطلبش «کتاب العقل» است. در این کتاب، روایات متعددی در مورد عقل وجود دارد. بنده کلمات قصار امیر مؤمنان، علی علیه السلام را به طور اجمالی بررسی کرده‌ام؛ ۲۵۸ عبارت در مورد عقل در کلام ایشان مطرح شده است؛ از جمله، امام علی علیه السلام فرموده: پیامبران آمدند تا عقل انسان‌ها را رشد دهند؛ «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۱ باید راجع به هریک از کلمات حضرت، ساعت‌ها بحث کرد. حیف است که از این سفره آماده استفاده نکنیم. از این رو، لازم است مقداری با آیات و روایات ارتباط برقرار کنیم و مفاهیم آن را درک نماییم تا بتوانیم مسیر زندگی مان را بر مبنای عقلانیت قرار دهیم.

جایگاه و اهمیت عقل

آنچه امروزه به‌عنوان سبک زندگی مطرح می‌شود، نیازمند همسویی با آیات و روایات است و اولین و مهم‌ترین عامل برای دستیابی به سبک زندگی دینی، این است که زندگی ما بر پایه عقل باشد. زندگی‌ای که عقلانی نباشد، رنگ دینی ندارد.

امام باقر علیه السلام فرمود: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعُقْلَ اسْتَنْطَقَهُ...»^۲ وقتی خداوند عقل را آفرید، آن را به زبان آورد [وقوه تکلم به آن بخشید].» مراد از عقل در این روایت، قوه‌ای است که شما توسط آن، خیر را از شر تشخیص داده، خوبی را از بدی یا حق را از باطل تمیز بدهید. وقتی انسان سؤال می‌کند: چگونه حادثه عاشورا به

۱. شریف رضی، نهج البلاغه، ص ۴۳.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۰: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعُقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أُحِبُّ أَمَا إِنِّي إِيَّاكَ أَمُرُّ وَإِيَّاكَ أَنْهِي وَإِيَّاكَ أَعَابِبُ وَإِيَّاكَ أُثِيبُ.»

وجود آمد؟، تمام ریشه‌یابی‌ها به این برمی‌گردد که مردم آن زمان، عقل خودشان را پوشانند و اصلاً دنبال تشخیص حق از باطل نرفتند. عقل، آن قوه‌ای است که انسان می‌تواند حق را از باطل تشخیص بدهد. خدای متعال وقتی عقل را آفرید، آن را به زبان آورد و به آن قوه تکلم داد. «ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ...؛ سپس، به او فرمود: بیا، و او آمد. آن‌گاه فرمود: برو، و او رفت.»

اینجا بحث‌های بسیاری وجود دارد که منظور از اقبال و ادبار عقل چیست؟ در زبان روایات، انسانی که اطاعت خدا می‌کند، انسانِ عاقل است و انسانی که معصیت خدا می‌کند، انسانِ غیرعاقل است؛ یعنی اگر انسان در زندگی عقل را ملاک قرار دهد، عقل به او می‌گوید به سوی خدا اقبال کن و به اطاعت حق مشغول باش. حال، اگر عقل را کنار بگذارد، به سراغ فساد و بی‌بندوباری و جنگ و خون‌ریزی می‌رود. اینکه خدا به عقل فرمود: بیا، و او هم جلو آمد و یا فرمود: برو عقب، و او هم رفت، کنایه از این است که به وسیله عقل، خداوند اطاعت یا معصیت می‌شود. بعد فرمود: «ثُمَّ قَالَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ؛ به عزت و جلالم سوگند که در میان تمام مخلوقاتی که آفریدم، خلقتی محبوب‌تر از عقل در نزد من وجود ندارد.»

به‌طور کلی، از بین موجودات مجرد و مادی، خداوند فقط خطاب به عقل می‌فرماید: تو از هر چیزی در نزد من محبوب‌تر هستی. این کلام، بیانگر توجه و اهتمام زیاد حق تعالی به عقل است. سپس، خداوند جمله‌ای مهم‌تر فرمود که: «وَلَا أَكْمَلُكَ إِلَّا فِيمَنْ أُحِبُّ؛ هرکسی از بندگام را که بیشتر دوست داشته باشم، تو را در او کامل‌تر می‌کنم.» بنابراین، هرچه عقل کامل‌تر شود، اطاعت و تقرب انسان به خدا بیشتر می‌گردد.

همچنین، از روایات استفاده می‌شود که اگر به عقل توجه کنیم، تمام خصلت‌های پسندیده در وجود آدمی محقق می‌شود؛ اما اگر عقل را کنار

گذاشتیم، حیا، عفت و غیرت نیز کنار می‌رود و به جایش ظلم و فساد به میدان می‌آید؛ چنان‌که اصبح بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می‌کند: «هَبَطَ جَبْرِئِيلُ عَلَى آدَمَ علیه السلام فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخْبِرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرْتَهَا وَدَعِ اثْنَتَيْنِ...»^۱ جبرئیل بر حضرت آدم علیه السلام نازل شد و گفت: امر شده‌ام که تو را مخیر سازم تا یکی از سه چیز را اختیار نمایی...»

«فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جَبْرِئِيلُ وَمَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالدِّينُ؛ آدَمَ علیه السلام فرمود: این سه تا چیست که یکی را انتخاب کنم؟ فرمود: عقل، حیا و دین.»
 «فَقَالَ آدَمُ إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ؛ آدَمَ گفت: من، عقل را اختیار کردم.» «فَقَالَ جَبْرِئِيلُ لِلْحَيَاءِ وَالِدِّينِ انْصَرِفَا وَدَعَاةَ؛ جبرئیل به حیا و دین گفت: [آدم عقل را اختیار کرد،] پس، شما بروید.» «فَقَالَا يَا جَبْرِئِيلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ؛ آن دو به جبرئیل گفتند: خدا ما را مأمور کرده که هر جا عقل باشد، ما هم باشیم.»
 آن‌گاه جبرئیل گفت: اگر چنین مأموریتی دارید، بمانید.

در حدیث آمده است: «مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ؛^۲ کسی که عقل ندارد، دین ندارد.» در همین روایت می‌خوانیم: «مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ لَا حَيَاءَ لَهُ؛ کسی که عقل ندارد، حیا ندارد.» بنابراین، عقل، محبوب‌ترین مخلوق خداست و خدا هر کسی را که خیلی دوست دارد، عقلش را کامل‌تر می‌کند. هر جا عقل باشد، تمام صفات پسندیده انسانی هم هست. در بعضی روایات وارد شده که فرد عاقل، قانع است. آدمی که حرص و طمع دارد، در حقیقت، عقلش را کنار گذاشته؛ اما آن‌که عقل دارد، به آنچه خدا از مال و مقام و اعتبار دنیا به او داده، قناعت می‌کند.

۱. همان: «هَبَطَ جَبْرِئِيلُ عَلَى آدَمَ علیه السلام فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخْبِرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرْتَهَا وَدَعِ اثْنَتَيْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جَبْرِئِيلُ وَمَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالِدِّينُ فَقَالَ آدَمُ إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ لِلْحَيَاءِ وَالِدِّينِ انْصَرِفَا وَدَعَاةَ.»

۲. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، ص ۴۸۴.

اینها، معیارهایی است برای شناخت صفات انسانی و اینکه ببینیم واقعاً قناعت در زندگی ما هست یا نیست؟ اگر قناعت نیست، معلوم می‌شود که از عقلمان استفاده نمی‌کنیم.

حسین علیه السلام، عاقل‌ترین انسان‌ها

کسی که عاقل است، پیوسته شکرگزار خداست. در روایات اشاره شده، از صفات بسیار مهمی که اولیای خدا به دنبال آن هستند، یقین است. در واقع، کسی که عقلش را به کار بیندازد، به مرحله یقین می‌رسد و اساساً انسان، بدون عقل نمی‌تواند به یقین برسد. اطاعت خدا، از دیگر آثار کمال عقل است و از جمله چیزهای بسیار مهمی که باید به آن برسیم، همین است. امام حسین علیه السلام خطاب به معاویه فرمود: «لَا يَكْمُلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ»^۱ عقل، جز با پیروی از حق، کامل نمی‌شود.؛ یعنی آنها که دنبال حق می‌روند، افراد عاقلی هستند. آنان که جانشان را به میدان شهادت می‌آورند، عاقل‌ترین انسان‌ها هستند. امام حسین علیه السلام، عاقل‌ترین انسان‌هاست؛ زیرا آن حضرت برای حفظ دین و احیای سنت نبوی قیام نمود. شهادت امام علیه السلام و یاران پاک‌بازش، به احیای مکتب محمدی کمک کرد و خون پاک اباعبدالله علیه السلام درخت اسلام را آبیاری نمود و به رشد و بالندگی امت اسلامی و بیداری مسلمانان انجامید؛ تا آنجا که گفته شده است: «إِنَّ الْإِسْلَامَ مُحَمَّدِيُّ الْحُدُوثِ، حُسَيْنِيُّ الْبَقَاءِ»^۲

اگر که دین مصطفی هنوز در جهان به‌پاست

از آن سربریده توهست و از نوای تو

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۲۷.

۲. جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۱۴۹.

این است معنای فرمایش پیامبر که فرموده: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»^۱
حسین از من، و من از حسین هستم.^۲

از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در تمام بحران‌ها، یک عده‌ای از مسلمانان در جنگ شهید می‌شدند و دیگران می‌گفتند: اینها بی خود جانشان را دادند. اگر عقل داشتند، می‌ماندند و زندگی دنیوی‌شان را ادامه می‌دادند؛ اما حق آن است که این سخنان، بر خلاف منطق دین و مرام امام حسین علیه السلام است. بنابراین، نباید گفت که امام حسین علیه السلام را فقط عشق الهی به میدان کربلا آورد. اگر فقط پای عشق در میان باشد، می‌گوییم چه لزومی دارد که ما از ایشان تبعیت کنیم؟ عشق، برای کسی الزام‌آور و تکلیف‌ساز نیست. انسان در معنویت به مراحل عالی‌ای می‌رسد و با معشوق خودش، یعنی خدای تبارک و تعالی معاشقه می‌کند؛ این، اصلاً برای دیگران قابل تحصیل نیست و امری فردی است. برخی، حادثه عاشورا را نتیجه عشق می‌دانند و بعد با صدها سؤال مواجه می‌شوند و در نتیجه، یک سری خرافه‌ها و بدعت‌ها را به این حادثه اضافه می‌کنند. روی همین مبنا، می‌گویند حالا که مسئله عشق است، پس هر کاری می‌شود کرد. حالا که می‌شود دین و عقل را کنار گذاشت، بر مبنای عشقمان کار می‌کنیم. باید ببینیم عشق چه فرمانی می‌دهد؛ درحالی‌که این عقل است که عشق‌آفرین است؛ یعنی یاران امام، پیش از آنکه عاشق‌ترین انسان‌ها باشند، عاقل‌ترین مردمان بودند و عقل‌گرایی آنها سبب شد که حجت خدا را به خوبی بشناسند و عاشقانه تا آخرین نفس و قطره خون خویش در کنار امام بمانند و از حریم دین دفاع کنند.

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲. محمد مهدی آصفی، فی رحاب عاشورا، ج ۲، ص ۳۴۷-۳۴۸.

آری، عمل حسین علیه السلام عاشقانه بود؛ اما نه اینکه عقل را انکار کند؛ بلکه با تأیید آن، از آن فراتر می‌رود. راه عشق، از عقل می‌گذرد؛ یعنی عشق حقیقی، مبتنی بر عقل و شناخت و معرفت است. تا معرفت حاصل نشود، عشق ایجاد نمی‌گردد؛ چنان‌که امام حسین علیه السلام فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْبُدُوهُ فَإِذَا عَزَفُوهُ عِبْدُوهُ؛^۱ ای مردم! خدا بندگان را نیافرید، مگر برای اینکه او را بشناسند و هرگاه او را شناختند، [عاشق او شوند و] عبادتش کنند.»

امام صادق علیه السلام از امام حسین علیه السلام و او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل فرمود که: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ؛^۲ برترین انسان‌ها، کسی است که عاشق عبادت باشد.»

عقل و شناخت، دعوت‌کننده به عبادت و اطاعت است و عشق، قدم‌نهادن در وادی عبادت و بندگی است. امام حسین علیه السلام، در بالاترین درجه شناخت و در عالی‌ترین مرحله عشق بود. به همین جهت، به‌آسانی همه دارایی، خانواده و فرزندان را در راه عبادت و بندگی پروردگارش فدا کرد تا رضایت او را به دست آورد. دیگر عاقلان، در هر مرتبه‌ای که بودند، هیچ‌کدام او را با استدلال و منطق محکوم نکردند؛ بلکه اقدام امام را با مصلحت‌اندیشی‌های دنیاگرایانه سازگار نمی‌دیدند یا توان همراهی با ایشان را نداشتند.

معرفی عاشورا بر اساس عقل

اگر امروز می‌خواهیم حادثه عاشورا را به دنیا معرفی کنیم، باید روی جنبه عقلانی آن تکیه کنیم و بگوییم کار امام حسین علیه السلام از شهادت خود تا طفل

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۱۲؛ همان، ج ۲۳، ص ۸۳ و ۹۳؛ شیخ صدوق،

علل الشرائع، ص ۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۸۳؛ شیخ صدوق، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۱۲، ص ۶۹؛ شیخ

حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸۳.

شیرخوار و یارانش، همگی مبتنی بر مسائل عقلی مسلم بوده است. اصلاً در فرهنگ دینی ما اطاعت خدا، موجب کمال عقل انسان است. فردی که در خانه می‌نشیند و کاری ندارد که امروز دین از بین می‌رود یا نمی‌رود، چنین شخصی اصلاً آدم عاقلی نیست. آدم عاقل، آن است که به میدان می‌آید، فریاد می‌زند، دفاع می‌کند و آنجایی هم که لازم باشد، جان خودش را می‌دهد.

امام حسین علیه السلام در گفت‌وگو با معاویه فرمود: «لَا يَكْمُلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ.» اگر بشر می‌خواهد در دنیا به کمال عقل برسد و فاصله‌اش را با بهائم کم کند، باید از عقل خویش استفاده کند؛ وگرنه چه فرقی با آنها دارد؟ به‌عنوان مثال، کسی در تاریکی چراغ قوه دارد و دیگری ندارد؛ اما آن‌که دارد، روشن نمی‌کند و از آن بهره نمی‌برد؛ انسانی که عقل دارد، ولی آن را به کار نمی‌گیرد، این‌گونه است. عقل باید تکامل پیدا کند و انسان مسلمان باید توجه داشته باشد که امروزش نسبت به روز گذشته، چقدر تکامل یافته و رشد عقلی پیدا کرده است. این امر، موجب حیات و عزّت و عروج معنوی انسان است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ إِلَّا قِلَّةُ الْعَقْلِ؛^۱ آنچه انسان را از مرز ایمان به کفر می‌اندازد، کم‌عقلی است.» اگر انسان از عقلش درست استفاده نکند، گرفتار انحراف می‌شود و سراغ پیروی از شهوات می‌رود و اندک‌اندک در دایره کفر قرار می‌گیرد. پس، آنچه انسان را در عرصه ایمان نگه می‌دارد، عقل اوست.

تجلی عقل در سبک زندگی دینی

یکی از مباحث مهم و ضروری برای جامعه ما، سبک زندگی است. امروزه، کسانی که این بحث را دنبال می‌کنند، باید توجه داشته باشند که جامعه ما،

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۷.

هرچند اسلامی و انقلابی است، ولی فاصله فراوانی با سبک زندگی دینی دارد. برای رسیدن به این هدف، بایسته است که توجه به عقل، محور کارها قرار گیرد. در روایات اسلامی بارها این مطلب نقل شده که گاهی خدمت آن بزرگواران از فردی تعریف می‌کردند و می‌گفتند که فلانی آدم خوبی است، نماز شب و نافله‌هایش ترک نمی‌شود، هر سال حج می‌رود و پیوسته روزه است؛ اما آن حضرات می‌پرسیدند: عقل او چگونه است؟

یعنی آیا در زندگی خود از عقلش استفاده می‌کند؟ اگر انسان عقل را به میدان بیاورد، عقل به او می‌گوید که ارتباط با خدا چگونه باید باشد؟ عقل به او می‌گوید که نباید دیگری را آزار بدهد و این‌گونه، سبک زندگی انسان هم اصلاح می‌شود.

امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده: «لَمْ يُعْبِدِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ؛^۱ خدای بلندمرتبه به چیزی بالاتر از عقل عبادت نمی‌شود.»؛ یعنی هرچه انسان عقلش را به کار گیرد، عبادت است. هرچه انسان از عقلش در میدان‌های مختلف شخصی، اجتماعی، فرهنگی یا سیاسی بهره ببرد، عبادت است. بعد حضرت فرمود: «وَلَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ عَاقِلًا حَتَّى تَجْتَمِعَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ؛ مؤمن، عاقل نخواهد بود، مگر اینکه ده خصلت داشته باشد.» در این مجال، به طور گذرا به خصال مذکور اشاره می‌کنیم؛ از جمله اینکه: «الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ؛ از او امید خیر برود.» مؤمن عاقل، همیشه دنبال کار خیر است و تمام آرزویش این است که کار نیک انجام دهد.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۰۸: «لَمْ يُعْبِدِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ عَاقِلًا حَتَّى تَجْتَمِعَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ الْخَيْرِ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ وَيَسْتَقْبَلُ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ وَلَا يَسْأَلُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طَوْلَ عُمَرَةَ وَلَا يَتَّبِعُ بِطَلَابِ الْحَوَائِجِ قِبْلَةَ الدُّلِّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ وَالْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى نَصِيْبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقُوْتُ وَالْعَاشِرَةُ لَا يَرَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَأَتَقَى ...»

دوم اینکه: «وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ؛ از جانب او، به کسی بدی نرسد.»؛ یعنی دنبال بدی کردن به دیگران نیست. دیگر آنکه: «يُسْتَكْتَرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ؛ اگر کسی کار خیر کوچکی انجام داد، آن را بزرگ می‌شمارد.» فرض کنید که در یک هیئت مذهبی، شخصی استکانی را از اینجا برمی‌دارد و به جای دیگر می‌گذارد. آدم عاقل، آن است که کار خیر دیگران را، هرچند کم باشد، بزرگ می‌شمارد. برعکس، کار خیر خودش را، هرچند زیاد است، ناچیز می‌انگارد؛ مثلاً می‌گوید: من، اگرچه پنجاه سال است نماز شب می‌خوانم، ولی این چیزی نیست و کاری نکرده‌ام. یا با آنکه سی سال است برای انقلاب سینه می‌زنم، اما کاری برای آن نکرده‌ام.

امام راحل علیه السلام با آن همه زحمت‌هایی که نه فقط برای مردم ایران، بلکه برای بشریت متحمل شد و انقلاب اسلامی را رهبری کرد، در نهایت، فرمود: خدایا! اگر از من قصوری یا تقصیری سر زده، طلب بخشش می‌کنم!

این، نشانه مؤمن عاقل است؛ برعکس، کسی که کار کوچکی انجام داده و همواره می‌خواهد کارش را به رخ دیگران بکشد و خودش را معرفی کند، معلوم می‌شود که عقلش را کنار گذاشته و دچار خودبینی شده است؛ اما مؤمنی که از نعمت عقل بهره‌مند است، خوبی‌های خودش را کم می‌شمارد و به آنها توجه نمی‌کند؛ «يَسْتَقِلُّ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ.»

در روایت مزبور آمده است که مؤمن عاقل: «وَلَا يَسْأَمُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طُولَ عُمْرِهِ؛ در تمام طول عمرش، در جست‌وجوی علم است و از آن خسته نمی‌شود.» باید خانواده‌ها، به خصوص پدر و مادرها، بیشتر در امر یادگیری همت بگمارند تا سطح علمی‌شان رشد کند. یکی از موضوعاتی که در سبک زندگی مطرح است، یادگیری است. باید معارف دینی و احکام و عقاید خود را

به‌درستی فراگیریم. متأسفانه، آنچه از جامعه دینی ما مورد انتظار است، فعلاً وجود ندارد. آدم عاقل، آن است که وقتی صبح از خواب بلند می‌شود، بگوید من امروز چه چیزی یاد بگیرم، چه آیه و حدیثی و یا چه مطلب اخلاقی را بیاموزم؟

در ادامه آن روایت آمده است: «الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ»؛ یعنی مؤمن، عزّت واقعی را نزد خدا جست‌وجو می‌کند. از این رو، اگر عزّت ظاهری و دنیوی پیدا نکند و در دنیا مورد توجه دیگران قرار نگیرد، برایش محبوب‌تر است. «وَالْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى»؛ فقیر بودن، برایش محبوب‌تر از ثروتمندی است.»

حضرت در پایان می‌فرماید: «وَالْعَاشِرَةُ وَمَا الْعَاشِرَةُ لَا يَلْقَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَأَتَّقَى»؛ یعنی همه کس را از خودش بهتر و باتقواتر بداند. امام در تبیین این عبارت می‌فرماید: بالأخره غیر از خود این فرد، مردم دو گروه هستند: یک گروه واقعاً متقی‌تر از او هستند که باید در مقابل آنها خضوع کند و بگوید خدایا! من را هم مثل اینها قرار بده. گروه دیگر، افرادی هستند که به حسب ظاهر فاسق‌اند؛ اما انسان عاقل، این فرد فاسق را هم باید از خودش بهتر بداند. چرا؟ در روایت دارد که ممکن است که عاقبت این فاسق، ختم به خیر شود؛ اما این انسان که هم‌اینک باتقواست، عاقبتش ختم به‌خیر نشود. این، اثر عقل است؛ اینکه انسان نسبت به خاتمه و عاقبت زندگی‌اش نگران باشد، سبب می‌شود که همیشه دیگران را بر خودش مقدم و بهتر بداند.

نقش دنیاگرایی در شکل‌گیری واقعه عاشورا

همان‌طور که پیش از این بیان شد، ۲۵۸ عبارت از سخنان امیر مؤمنان علیه السلام راجع به عقل است. شایسته است که انسان هر روز یکی از این کلمات حکیمانه

را بخواند و درباره آن اندیشه کند؛ از جمله، حضرت می فرماید: «سَبَبُ فَسَادِ الْعَقْلِ حُبُّ الدُّنْيَا؛ آنچه عقل انسان را فاسد می کند، دوستی دنیاست.»^۱

یکی از مهم ترین عوامل به وجود آمدن حادثه عاشورا، دوستی دنیا و علاقه به جاه و مقام و دستیابی به طلا و نقره بود. با اینکه آنان یقین داشتند امام حسین علیه السلام برحق است و با وجود اینکه می دانستند ایشان فرزند رسول خداست، اما عقلشان را کنار گذاشتند، حب دنیا آنها را بیچاره کرد و در مقابل، امام حسین علیه السلام در اوج عقل و فهم، حق را از باطل تشخیص داده بود؛ همچنان که حضرت علی اکبر به پدرش عرض کرد: «يَا أَبَتِ لَا أَرَاكَ اللَّهُ سُوءًا أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ قَالَ بَلَى وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ قَالَ فَإِنَّا إِذَا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحِقِّينَ.»^۱ امام حسین علیه السلام می دانست که برای حفظ دین خدا، جز شهادت راهی وجود ندارد و باید خود و فرزندان و اصحابش شهید شوند و اهل بیتش اسیر گردند تا دین حقیقی باقی بماند. آن حضرت، با آگاهی کامل به میدان آمد و هیچ ترزلی به خویش راه نداد.

اینکه فرموده: «لَا يَكْمُلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ»، بیانگر این مهم است که باید حق را بشناسیم و اگر واقعاً می خواهیم عقلمان کامل شود، در هر زمان و شرایطی، پیرو حق باشیم. در همین روایت، وقتی امام حسین علیه السلام این کلام را به معاویه فرمود، معاویه اعتراف کرد و گفت: شما افرادی هستید که غیر از حق، چیزی در وجودتان نیست.

بدترین تحریف عاشورا

در خصوص عقل، تکامل، اسباب کمال، موانع و علل فساد عقل، آیات و احادیث فراوانی در متون دینی ما بیان شده است. خداوند می فرماید: محبوب تر

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۸۲.

از عقل، مخلوقی نیافریدم و آن‌که را دوست دارم، عقلش را کامل می‌کنم. حال، با وجود چنین مطالب غنی دینی و معارف اصیلی، می‌توان گفت که در قیام امام حسین علیه‌السلام عقل راه ندارد؟ و آن حضرت از سر عشق به میدان آمده است؟ بدیهی است که این حرف، غلط است و در واقع، یکی از بدترین تحریف‌های عاشورا این است که عمل حسین بن علی علیه‌السلام را بر مبنای عشق قرار دهیم که برای دیگران تکلیف‌آور نیست. آنچه متأسفانه در شعر بعضی شاعران مشاهده می‌شود، این است که می‌خواهند قضیه امام حسین علیه‌السلام را از مدار عقلانیت خارج کنند؛ درحالی‌که باید این نکته را برای مردم تبیین کرد که نهضت آن حضرت، بر اساس عقل بوده است. این عقل سلیم است که آدمی را به اطاعت خدا وامی‌دارد و خود را در معرض شهادت قرار دهد؛ شهدای انقلاب اسلامی نیز روی همین مبنای دینی و عقلانی جان خود را فدا نمودند. در حقیقت، عاقل‌ترین انسان‌ها، شهدا هستند؛ چون به کمال عقلانیت رسیدند. اگر ما هم این‌گونه عمل کنیم و عقل صحیح و سلیم را معیار کارهایمان قرار بدهیم، جلوی خیلی از خرافه‌ها، بدعت‌ها و انحراف‌ها گرفته می‌شود.